



University of Tehran Press

The "Unwilling or Unable state" Test in Light of Customary International Law

Alireza Norouzi¹ | Iraj Rezaeenezhad² | Karan Rohani³

1. Ph.D. Student in International Public Law, Faculty of Law and Political Science, Azad Islamic University of Qaemshahr, Qaemshahr, Iran. Email: Alireza.norouzi@gmail.com
2. Corresponding Author; Assistant Prof., Department of International Public Law, Faculty of Law and Political Science, Azad Islamic University of Chalus, Chalus, Iran. Email: irajrezaeenezhad@gmail.com
3. Assistant Prof., Department of International Public Law, Faculty of Law and Political Science, Azad Islamic University of Qaemshahr, Qaemshahr, Iran. Email: karanrohani@yahoo.com

Article Info	Abstract
Article Type: Research Article Pages: 1-23 Received: 2024/06/10 Received in Revised form: 2024/09/17 Accepted: 2024/11/11 Published online: ----- Keywords: <i>Non-state Actors, use of force, Unwilling or Unable test, Procedure of the governments, Customary international law.</i>	In the past decades, non-state actors, such as terrorist groups, have caused a lot of pain and suffering in the world, as a result of their attacks, governments have become victims, and in this regard, how to deal with these non-state actors in the territory of a foreign government and to confront, they were in an unprecedented legal predicament. In such cases, non-state actors basically use the sovereignty of the host state as a shield to protect themselves. These situations may cause the victim state to resort to force on its territory without the consent of the host state. In fact, the victim states resort to force in the territory of a state with which it has no conflict or hostility. According to the "unwilling or unable Test" if the territorial state is unwilling or unable to control the threat posed by non-state actors, then the victim state will resort to force for legitimate defense. Therefore, this measure generally deviates from the existing legal requirements and significantly lowers the threshold for the prohibition of resorting to force. Although this criterion has support among legal theorists, the legitimacy of this criterion has been discussed in international law. These debates have been faced for reasons such as the lack of government performance, widespread criticism and non-acceptance by the international community. Therefore, it can be concluded that the criterion of the unwilling or unable state, and consequently legitimate defense against non-state actors, is generally not accepted as a customary Law.
How To Cite	Norouzi, Alireza; Rezaeenezhad, Iraj; Rohani, Karan (2025). The "Unwilling or Unable state" Test in Light of Customary International Law. <i>Public Law Studies Quarterly</i> , -- (--), 1-23. DOI: https://doi.com/10.22059/JPLSQ.2024.373553.3531
DOI	10.22059/JPLSQ.2024.373553.3531
Publisher	The University of Tehran Press.



معيار دولت ناخواهان يا ناتوان در پرتو حقوق بين الملل عرفي

علیرضا نوروزی^۱ | ایرج رضائی نژاد^۲ | کارن روحانی^۳

۱. دانشجوی دکتری رشته حقوق بین الملل عمومی، گروه حقوق عمومی و بین الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، واحد قائم شهر، دانشگاه آزاد اسلامی، قائم شهر، ایران. رایانامه: Alireza.norouzi@gmail.com
۲. نویسنده مسئول؛ استادیار گروه حقوق عمومی و بین الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، واحد چالوس، دانشگاه آزاد اسلامی، چالوس، ایران. رایانامه: irajrezaeenezhad@gmail.com
۳. استادیار گروه حقوق عمومی و بین الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، واحد قائم شهر، دانشگاه آزاد اسلامی، قائم شهر، ایران. رایانامه: karanrohani@yahoo.com

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: پژوهشی صفحات: ۲۳-۱ تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۳/۲۱ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۶/۲۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۸/۲۱ تاریخ انتشار برخط: ————— کلیدواژه‌ها: بازیگران غیردولتی، توسل به زور، حقوق بین الملل عرفی، رویه دولت‌ها، معیار دولت ناخواهان (بی میل) یا ناتوان.	از دیرباز تاکنون بازیگران غیردولتی، مانند گروه‌های تروریستی، سبب ایجاد درد و رنج‌های فراوان در جهان شده‌اند که در نتیجه حملات آنها، دولت‌هایی قربانی شدند و در این خصوص که چگونه با این بازیگران غیردولتی در قلمرو یک دولت خارجی مواجه و مقابله کنند، در یک محصله بی‌سابقه حقوقی قرار گرفتند. وقتی دولت میزبان از نظر قانونی مسئول حمله‌ها نیست، توسل به زور دولت قربانی علیه بازیگر غیردولتی در قلمرو دولت میزبان ممکن است به نقض حاکمیت و تمامیت ارضی آن دولت منجر شود. با توجه به معیار دولت ناخواهان یا ناتوان، اگر دولت سرزمینی، بی میل یا ناتوان به کنترل تهدیدات ایجادشده توسط بازیگران غیردولتی باشد، در این صورت دولت قربانی می‌تواند بدون کسب رضایت از دولت میزبان در قلمرو آن دولت متوسل به زور شود. بنابراین این معیار از الزامات قانونی موجود منحرف می‌شود و آستانه ممنوعیت توسل به زور را به‌طور چشمگیری کم می‌کند. این مقاله مبتنی بر یک روش توصیفی-تحلیلی به این پرسش پاسخ می‌دهد که معیار دولت ناخواهان یا ناتوان می‌تواند به‌عنوان هنجار تأسیسی از حقوق بین الملل عرفی در نظر گرفته شود؟ در نوشتار حاضر نتیجه گرفته می‌شود که این معیار و به تبع آن دفاع مشروع در برابر بازیگران غیردولتی، اگرچه در میان نظریه‌پردازان حقوقی از حمایت‌هایی برخوردار است، اما به دلایلی مانند فقدان عملکرد دولت و عنصر ذهنی، انتقادهای گسترده و عدم پذیرش توسط جامعه جهانی، اغلب به‌عنوان یک حقوق عرفی پذیرفته نشده است.
استناد	نوروزی، علیرضا؛ رضائی نژاد، ایرج؛ روحانی، کارن (۱۴۰۴). معیار دولت ناخواهان یا ناتوان در پرتو حقوق بین الملل عرفی. <i>مطالعات حقوق عمومی</i> ، — (—)، ۲۳-۱. DOI: https://doi.com/10.22059/JPLSQ.2024.373553.3531
DOI	10.22059/JPLSQ.2024.373553.3531
ناشر	مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.



۱. مقدمه

مفهوم «دولت ناخواهان (بی میل) یا ناتوان» به تازگی در گفتمان حقوق بین الملل و روابط بین الملل مطرح شده است. دلیل احیای این مفهوم در حقوق بین الملل افزایش فعالیت‌های تهدیدآمیز گروهک‌ها و بازیگران غیردولتی در قلمرو حاکمیت دولت‌ها بود، حال آنکه برخی از این دولت‌ها از پیشگیری فعالیت‌های تروریستی ناتوان بودند. این مفهوم در سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا و شمار زیادی از دولت‌ها اعمال شده که همواره همین موضوع عاملی چالش برانگیز در مبارزه با حملات تروریستی بوده است.

آنچه در هر دو این موقعیت‌ها دشوار است، «پشتوانه‌ای قانونی» برای دولت قربانی است تا با استناد به آن بتواند از خودش دفاع کند. در واقع وقتی دولت میزبان از نظر قانونی مسئول حمله‌های بازیگران غیردولتی که از خاک آن دولت حملات مسلحانه علیه کشور قربانی انجام داده‌اند، نیست. در ادامه توسل به زور دولت قربانی علیه بازیگر غیردولتی در قلمرو و خاک دولت میزبان ممکن است به نقض حاکمیت و تمامیت ارضی آن دولت منجر شود. در واقع در این گونه موارد اساساً بازیگران غیردولتی از حاکمیت دولت میزبان به عنوان سپر برای محافظت از خود استفاده می‌کنند. این موقعیت‌ها ممکن است سبب شود تا دولت قربانی بدون کسب رضایت دولت میزبان در قلمرو آن دولت متوسل به زور شود. دولت‌های قربانی که به دنبال توسل به زور برای پاسخ به این حملات هستند، باید به این موضوع توجه داشته باشند که در قلمرو دولتی به زور متوسل می‌شوند که با آن هیچ درگیری و خصومتی ندارد. با این حال، در صورت کسب رضایت، نیاز چندانی به بحث پیرامون نقض حاکمیت و تمامیت ارضی دولت میزبان وجود ندارد.

در واقع حاکمیت یک دولت نباید سپر دولتی شود که بی میل یا ناتوان در مواجهه با بی‌ثباتی داخلی خود است و بدین واسطه تهدیداتی برای دولت دیگری را به ارمغان می‌آورد. بنابراین در پی پاسخی به این مسئله که آیا طبق «عرف بین‌المللی» دولت میزبان حق توسل به زور علیه دولت قربانی‌ای را که به بازیگران غیردولتی حمله کرده است دارد، هستیم.

۲. معیار دولت «ناخواهان یا ناتوان»

دولت ناخواهان یا ناتوان به طور کلی این گونه توصیف شده است: «حق دولت قربانی بر دفاع مشروع در خارج از قلمرو داخلی‌اش، یعنی در جایی که دولت میزبان بی میل یا ناتوان در انجام اقدامات لازم برای سرکوب تهدیدی است که توسط بازیگران غیردولتی داخلی ایجاد شده است و در نتیجه همین امر، دیگر نیازی به کسب رضایت از دولت میزبان وجود ندارد». در ساده‌ترین شکل آن، معیار دولت ناخواهان (بی میل) یا ناتوان بدین شرح است:

دولت «الف» (دولت قربانی) یک حمله مسلحانه شده است. حملات توسط گروه «د» در

قلمرو دولت «ب» (دولت میزبان) سازماندهی یا راهاندازی شده است. مطابق معیار ناخواهان یا ناتوان، دولت «الف» باید اثبات کند که دولت «ب» بی‌علاقه یا ناتوان در انجام اقدامات لازم علیه گروه «د» است تا بتواند به‌طور قانونی علیه آن گروه در داخل قلمرو دولت «ب» وارد حمله شود. البته باید توجه داشت که اگر دولت «ب» حملات را انجام داده باشد، دولت «الف» حق مسلم بر دفاع مشروع از خود طبق ماده ۵۱ منشور دارد (Deeks, 2012: 512). بنابراین تنش بین دو اصل اساسی حقوق بین‌الملل ایجاد شده است. اصل اول، تمامیت ارضی دولت میزبان است که مانع هرگونه نفوذ بدون رضایت به قلمرو آن دولت می‌شود؛ اصل دوم این است که دولت قربانی حق ذاتی در دفاع مشروع برای محافظت از خود دارد (UN Charter, 1945: Article 51).

منشور هیچ دستورالعملی برای این معیار ارائه نداده است. بسیاری از محققان، مانند دیکر و ویلیامز، به «معیار ناخواهان یا ناتوان» به‌عنوان مجموعه‌ای از فاکتورها و الزاماتی که لازم است انجام شود تا معیار به‌طور قانونی استفاده شود، اشاره می‌کنند. متأسفانه حتی این دستورالعمل‌ها وضوح کافی برای حل و فصل بحث‌های رایج ندارند.

از نظر واژه‌شناسی، واژه «ناخواهان» یا «بی‌میل» به معنای «عدم آمادگی، اشتیاق یا مهیا نبودن برای انجام کاری» و واژه «ناتوان» به معنای «نداشتن مهارت، فقدان ابزار یا فرصت برای انجام کاری» است. یافتن یک معیار قانونی دقیق برای اینکه دولتی را ناخواهان یا ناتوان بنامیم، مشکل است و به احتمال زیاد دولت قربانی در ارزیابی بی‌میلی یا ناتوانی دولت سرزمینی، به‌سختی می‌تواند آن دولت را ناخواهان یا ناتوان برای دفع آن تهدید تشخیص دهد.

موقعیتی که در آن معیار بیشتر استفاده می‌شود این است که دولت میزبان برای اداره قلمرو خود بی‌علاقه و بی‌میل باشد، چه منابع لازم برای اداره آن را در اختیار داشته باشد چه نداشته باشد. بنابراین، اگر دولت میزبان به سرکوب بازیگر غیردولتی «مایل» باشد، بعید به‌نظر می‌رسد که معیار اعمال‌شدنی باشد. این موضوع در این شرایط هم وجود دارد که دولت مایل است، اما «قادر» به سرکوب بازیگرانی که حملات را در قلمرو آن به راه انداخته‌اند، نیست. در این شرایط، محتمل است که دولت میزبان به توسل به زور دولت قربانی در داخل مرزهایش، رضایت بدهد. بنابراین، به‌جای ناتوانی در مواجهه با تهدید، «عدم تمایل» دولت میزبان، محوری است که تفسیر معیار متکی بر آن است (Hakimi, 2015: 13).

همان‌طور که قبلاً اشاره شد، رضایت یا همکاری دولت میزبان باید در ارزیابی «عدم تمایل یا ناتوانی» آن در نظر گرفته شود. باید از دولت درخواست شود که اقدامات لازم را با کمک یا بدون کمک دیگر دولت‌ها انجام دهد و امکان ورود نیروهای دولت قربانی به قلمرو آن دولت یا دیگر دولت‌ها را محقق سازد. اگر دولت میزبان برای انجام این اقدامات رضایت یا همکاری نداشت، باید دولت «ناخواهان یا بی‌میل» در نظر گرفته شود. با این حال، این امر برای اجتناب از حضور نیروهای نظامی دولت قربانی،

کافی نیست. اگر دولت میزبان قابلیت و ظرفیت لازم برای مواجهه با بازیگران غیردولتی را نداشته باشد، علی‌رغم تمایلش به سرکوب آنها، «ناتوان» تلقی می‌شود (Deeks, 2012: 519).

وضعیت زمانی پیچیده‌تر می‌شود که دولت میزبان تلاش می‌کند تا با اعمال قدرت حاکمیتی خود آنها را سرکوب کند، ولی موفق نمی‌شود.

این معیار بحث‌برانگیز بیشتر به نفع دولت قربانی است و منافع کافی را برای دولت میزبان به ارمغان نمی‌آورد. البته در این بحث‌ها، چشم‌انداز وسیع صلح و امنیت، باید مورد توجه قرار بگیرد. عنصر «ناتوانی دولت» بر فاکتورهایی وابسته است از جمله «عدم کنترل دولت میزبان بر آن بخش از قلمروش که بازیگر غیردولتی از آنجا حملات را ترتیب می‌دهد» و یا «فقدان اهلیت و توانایی برای اجرا و الزامات قانون».

بر اساس این معیار، دولت قربانی به‌منظور آنچه دولت میزبان نتوانسته انجام دهد، حق دارد تا علیه آن بازیگران وارد عمل شود. به‌طور خلاصه، جزئیات اعمال معیار همچنان غیر شفاف و تعیین آنها نیز دشوار است. هم موافقان و هم مخالفان بر نامعلومی و بی تکلیفی معیار موافق‌اند. دیکز، از حامیان اصلی معیار، بیان می‌کند: «تنها چیزی که به‌یقین می‌توان گفت این است که این معیار وجود دارد، اما مشکل اینجاست که دولت‌ها چگونه باید آن را اجرا کنند» (Deeks, 2012: 497-503). همچنین منشأ قانونی معیار نیز مورد بحث قرار گرفته است. اшли دیکز استدلال می‌کند که معیار ریشه در «حقوق بی‌طرفی» دارد، به‌ویژه کنوانسیون لاهه. این کنوانسیون تعیین می‌کند که تمامیت ارضی دولت بی‌طرف غیرقابل نقض است و طرفین درگیر در جنگ حق ندارند نیروهایشان را از طریق قلمرو دولت بی‌طرف منتقل کنند. حتی تلاش برای چنین اقدامی می‌تواند یک عمل خصمانه تلقی می‌شود. همچنین دیکز به موقعیت‌هایی اشاره می‌کند که در آن، یکی از طرفین مهاجم این معیار را نقض کرده که در این صورت طرف دیگر ممکن است در قلمرو دولت بی‌طرف برای پیشگیری از این نقض، متوسل به زور شود. در مقابل، برخی دیگر از حقوق‌دانان معتقدند که ریشه و مبنای معیار را می‌توان در الزامات حقوق بین‌الملل عرفی یافت که توسل به زور در دفاع مشروع ضروری است.

بدون شک این معیار، مبهم و فاقد توضیحات کافی است، همچنین نیازمند این است تا با معیارها و الزامات دیگر تقویت شود. با وجود این، برخی دولت‌ها به این معیار رجوع می‌کنند تا توسل به زور خود را در خارج از قلمرو داخلی برای دفاع مشروع علیه بازیگران غیردولتی توجیه کنند.

اگر قائل به این باشیم که معیار دولت ناخواهان یا ناتوان می‌تواند استثنایی بر معیار خدشه‌ناپذیر مندرج در ماده (۴) منشور باشد، بنابراین می‌تواند به‌عنوان عاملی برای گسترش محدوده معیار مندرج در ماده ۵۱ منشور در نظر گرفته شود که توجیهی برای دفاع مشروع بر اساس حقوق بین‌الملل عرفی است. از این‌رو با توجه به مطالب مذکور باید بررسی کنیم که آیا تعریف جدیدی از «حقوق عرفی» وجود داشته است تا بتوان بر اساس آن توسل به زور فراسرزمینی را در برابر

بازیگران غیردولتی توجیه کرد؟ به عبارت دیگر آیا جامعه بین‌المللی تمایلی به پذیرش معیار دولت ناخواهان یا ناتوان به عنوان یک «عرف» دارد؟

بخش بعد درباره اینکه تا چه اندازه مطالعات موردی با الزامات موجود در مورد ایجاد حقوق بین‌الملل عرفی مطابقت دارد و اینکه آیا معیار «ناتوانی و یا عدم تمایل» می‌تواند به عنوان هنجار تأسیسی از حقوق بین‌الملل عرفی در نظر گرفته شود یا خیر، پرداخته می‌شود.

۳. حقوق بین‌الملل عرفی

تقریباً هر بحثی در خصوص حقوق بین‌الملل عرفی، از ماده ۳۸، ۱ دیوان بین‌المللی دادگستری به عنوان نقطه شروع استفاده می‌کند. در واقع حقوق بین‌الملل عرفی به عنوان منبعی در خصوص پذیرش رویه دولت به عنوان قانون توصیف شده است. حقوق بین‌الملل عرفی حقوق نگاشته نشده‌ای است که اقدامات و تعاملات دولت‌ها را اداره می‌کند. بنابراین در این مبحث در پی تعیین نقش حقوق بین‌الملل عرفی بوده و ضروری است که تعریف منسجمی از حقوق بین‌الملل عرفی در این بررسی و تجزیه و تحلیل ارائه شود.

معاهدات و عرف به عنوان منابع نظام حقوق بین‌الملل ارتباط قوی با یکدیگر دارند که در رأی دیوان در قضیه نیکاراگوئه نیز این ارتباط بیان شده است. شرایطی وجود دارد که هم عرف و هم معاهدات قواعد مشابهی را در برمی‌گیرند. در مباحث حقوقی، ممکن نیست دو منبع کاملاً با یکدیگر همپوشانی داشته باشند، البته قواعد اساسی ممکن است در محتوا یکسان باشند. برای مثال، حق بر دفاع مشروع در منشور ملل متحد تضمین شده است، درحالی‌که ویژگی‌های آن با توجه به حقوق بین‌الملل عرفی تعیین می‌شود. بدین وسیله، حقوق بین‌الملل عرفی به عنوان «مکملی» برای مبانی قواعد و حقوقی شناخته می‌شود و می‌تواند استثنائاتی را بر ممنوعیت توسل به زور تحمیل کند، همان‌طور که برای بررسی معیار دولت بی‌میل یا ناتوان، نیازمند درک مبانی و اصول حقوق بین‌الملل عرفی هستیم (Statute of International Court of Justice, 1946: Article 38.1). بنابراین، ایجاد حقوق بین‌الملل عرفی به عنوان منبعی از نظام حقوق بین‌الملل در این قسمت بیان می‌شود.

حقوق بین‌الملل عرفی، نظام حقوق بین‌الملل نانوشته‌ای است که از عملکردهای کلی و متداول دولت‌ها پدید می‌آید و عملکردها را به عنوان یک عمل قانونی «الزام‌آور» می‌پذیرد. ماده (ب) (۱) ۳۸ اساسنامه دیوان اظهار می‌کند که حقوق بین‌الملل عرفی را باید «مدرکی بر عملکرد کلی پذیرفته شده مانند قانون» دانست. دیدگاه غالبی که توسط کمیسیون حقوق بین‌الملل نیز تأیید شده است، این است که به منظور اینکه یک هنجار به یک عرف بین‌المللی تبدیل بشود، نیازمند ترکیب از دو عنصر هستیم: «عنصر عینی» که عملکرد دولت‌هاست و «عنصر ذهنی» که بیان‌کننده این «اعتقاد» است که عملکرد دولت‌ها منعکس‌کننده یک تعهد حقوقی است. (A/CN.4/672: 21 ILC Second Report, Doc.).

عنصر عینی شامل بیانیه دولت‌ها، احکام قضایی، جلسات سازمان‌های بین‌المللی و غیره می‌شود. به این ترتیب، عملکرد دولت‌ها را می‌توان در آثار منتشرشده جمع‌آوری کرد. معیار و عنصر ذهنی می‌تواند از منابع مختلفی گرفته شود. در موارد متعددی، دیوان وجود معیاری ذهنی را که بر مبنای عملکردهای کلی، اجماع حقوقدانان یا تصمیمات قبلی قضایی بوده، مفروض قرار داده است (ILC Second Report, (A/CN.4/672: 21 Doc.

پیش از اینکه وارد این بحث شویم لازم است به ارزش هریک از این عناصر به‌عنوان «منابع» حقوق بین‌الملل عرفی پرداخته شود. در گزارش کمیسیون حقوق بین‌الملل به‌وضوح به ارزش و اهمیت هریک از این عناصر پرداخته نشده، اما این کمیسیون معتقد است که این عناصر برای تشکیل حقوق بین‌الملل عرفی لازم بوده‌اند. کمیسیون حقوق بین‌الملل بر این دیدگاه متکی است که رویکرد این دو عنصر به‌صورت گسترده‌ای در متون، مورد حمایت قرار گرفته و در حقیقت دیوان بین‌المللی دادگستری بارها آن را در تصمیماتش اعمال کرده است (Sean, 2015: 139).

همچنین سوابق قضایی مشخص می‌کند که حقوق بین‌الملل عرفی مطابق با «عملکرد یکسان و ثابت دولت‌ها» است (ICJ Reports Asylum Case, 1950: 276). در سال ۲۰۱۵، کمیسیون حقوق بین‌الملل، حقوق بین‌الملل عرفی را به‌عنوان عملکرد اصلی دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی در قالب قطعنامه‌ها، معاهدات، دادگاه‌ها و غیره توصیف کرد. مجدداً این کمیسیون بیان کرد که این عملکرد باید «کلی و قابل اجرا» باشد و اگر عملکرد کلی تلقی شود، هیچ مدت زمان خاصی برای اجرای آن لازم نیست (Sean, 2015: 142).

۴. معیار دولت «ناخواهان یا ناتوان» و مطالعه موردی عملکرد دولت‌ها؛ عنصر عینی

برای ارزیابی این رویه در حال تحول دولت‌ها و اعتقاد حقوقی آنها، باید بررسی کنیم که آیا تعریف جدیدی از حقوق عرفی وجود داشته است تا بتوان بر اساس آن توسل به زور فراسرزمینی را در برابر بازیگران غیردولتی توجیه کند؟

در چارچوب این مقاله، هیچ‌گونه آرای از دادگاه‌های ملی در دست نیست و هیچ سند حقوقی ملی دیگری در مورد برجسته کردن توسل به زور فراسرزمینی در برابر بازیگران غیردولتی در چارچوب قوانین بین‌المللی، وجود ندارد. با این حال، اقدامات دولت در این زمینه با استفاده از نمونه‌هایی از توسل واقعی به زور توسط دولت‌ها، نشریات رسمی دولتی و دستورالعمل‌های نظامی و گزارش‌های کمیسیون حقوق بین‌الملل و اندیشمندان حقوقی مورد بحث قرار خواهد گرفت. البته رویه دولت‌ها نیازی به جهانی بودن ندارد، زیرا همه کشورهای امکان اعمال یک قاعده معین را ندارند، اما مشارکت باید کاملاً مشخص باشد.

۱.۴. برخی نمونه‌های تاریخی از رویه دولت‌ها

مبنای باقیمانده‌ای که بر اساس آن بتوان معیار دولت ناخواهان یا ناتوان را بخشی از حقوق بین‌الملل تلقی کرد، حقوق بین‌الملل عرفی است. همان‌طور که گفته شد حقوق بین‌الملل عرفی شامل دو معیار می‌شود، معیار عینی یعنی عملکرد دولت‌ها و معیار ذهنی. بندهای زیر برخی از مهم‌ترین نمونه‌هایی از رویه دولت در مورد توسل به زور فراسرزمینی را ارائه می‌دهد. بیشتر نمونه‌ها برای دفاع مشروع و در برابر بازیگران غیردولتی خواهد بود، اما نکته این بندها در درجه اول منعکس‌کننده توسل به زور فراسرزمینی و واکنش جامعه جهانی به چنین نظم‌ی است تا مشخص شود که آیا حقوق عرفی جدیدی در حال توسعه و یا از قبل موجود، ایجاد شده است یا خیر.

۱.۱.۴. حمله اسرائیل به لبنان ۱۹۷۸

در سال ۱۹۷۸ حملات نظامی اسرائیل به لبنان به منظور مقابله با سازمان آزادی‌بخش فلسطین انجام گرفت. در واقع منشأ آن، حمله‌ای بود که در ۱۱ مارس در بخش شمالی اسرائیل رخ داد و سازمان آزادی‌بخش فلسطین مسئولیت آن را به عهده گرفت. در خصوص حملات نظامی اسرائیل، لبنان اعتراض خود را به شورای امنیت برد، با این ادعا که آن کشور در حمله قبلی در ۱۱ مارس هیچ مسئولیت و دخالتی نداشته است. با این حال، حاییم هرتزوغ، نماینده اسرائیل در سازمان ملل، دو روز بعد به شورای امنیت بیان کرد که اقدام اسرائیل مطابق با حقوق بین‌الملل و منشور بوده است. او به معیار بی‌میل یا ناتوان تحت ماده ۵۱ اشاره و بیان کرد که این معیار روشی قانونی جهت مداخله برای حذف تهدیدهای مخرب در قلمرو دولت دیگر است (UN Security Council, 1979: UN Docs. S/PV.2071). در همین خصوص شورای امنیت دو قطعنامه ۴۲۵ (۱۹۷۸) و ۴۲۶ (۱۹۷۸) (UN Security Council Resolution, 1978: UN Doc. S/RES/425 & 426) تصویب کرد که در آنها دستور داده است که به سرعت نیروهای اسرائیلی باید از قلمرو لبنان خارج شوند و متعاقباً نیروی موقت ملل متحد در لبنان (یونیفیل) کنترل و نظارت را در آنجا به دست گرفتند.^۱

در خلال دهه ۱۹۹۰ تا حملات ۱۱ سپتامبر، این معیار بارها توسط اسرائیل مورد استناد قرار گرفت. در سال ۱۹۹۳، اسرائیل بار دیگر در حملات علیه حزب‌الله، جبهه مردمی آزادی فلسطین و دیگران در خاک لبنان به دفاع مشروع فراسرزمینی استناد کرد (Letter, 1993: UN Doc. S/26152). بعدها در سال ۱۹۹۶، نماینده اسرائیل در سازمان ملل خطاب به شورای امنیت بیان کرد که دولت لبنان توانایی یا تمایل کنترل فعالیت‌های حزب‌الله را ندارد، در نتیجه اسرائیل مجاز است از حق خود برای دفاع از امنیت ملی‌اش استفاده کند (Letter, 1996: UN Doc. S/27014).

1. UNIFIL (United Nations Interim Force in Lebanon)

۴.۱.۲. اسرائیل و سازمان آزادی‌بخش فلسطین در تونس

اسرائیل در ۱ اکتبر ۱۹۸۵ حملاتی هوایی علیه پایگاه‌های سازمان آزادی‌بخش فلسطین در تونس انجام داد که سبب کشته شدن بیش از ۳۰ فلسطینی و تونسی شد. گفته می‌شود که سازمان آزادی‌بخش فلسطین از تونس به عنوان پایگاهی برای عملیات خود علیه اسرائیل استفاده می‌کرده است. اسرائیل این حمله را با استناد به قتل سه توریست اسرائیلی در تگزاس در یک هفته قبل از آن و چندین حمله دیگر سازمان آزادی‌بخش فلسطین علیه اسرائیل در ۴۵ روز گذشته توجیه کرد.

تونس حملات اسرائیل را به عنوان یک عمل تجاوزکارانه محکوم کرد، این حمله توسط جامعه جهانی از جمله شورای امنیت نیز محکوم و اعلام شد که این حمله نقض حق حاکمیت و تمامیت ارضی تونس و بر خلاف حقوق بین‌الملل و منشور ملل متحد است. اسرائیل، همدستی دولت میزبان، تونس را به این دلیل که اعضای سازمان آزادی‌بخش فلسطین را در یکی از مناطق روستایی خود پناه داده است و بر همین اساس اسرائیل این اقدام را مطابق با ماده ۵۱ منشور به عنوان «پاسخ مشروع به اقدامات تروریستی»، مورد استناد قرار داد (Ponbje&Others, 2018: 394). اسرائیل همچنین ادعا کرد که تونس از این واقعیت آگاه بوده که از قلمرو وی به عنوان «پایگاه» برای برنامه‌ریزی برای حمله به اسرائیل استفاده می‌شود (Ponbje&Others, 2018: 396).

اگرچه اسرائیل ادعا کرد که از خود دفاع می‌کند، اما هیچ گزارشی را پس از این حملات به شورای امنیت ارائه نداد. علاوه بر این، دیوان بین‌المللی دادگستری، عدم اثبات دخالت سازمان آزادی‌بخش فلسطین در حملات و همچنین ملاحظات مختلف دیگری از جمله نقض اصل تناسب در حمله را مورد انتقاد قرار داده است. در عین حال، هیچ اشاره مستقیم از طرف شورای امنیت در مورد قانونی بودن توسل به زور فراسرزمینی وجود ندارد. با این حال، در این پرونده اشاره صریح به نقض حق حاکمیت و تمامیت ارضی تونس که بر خلاف قوانین بین‌المللی و منشور است، وجود داشت. در نتیجه، این پرونده نمونه‌ای از محکومیت توسل به زور فراسرزمینی علیه یک بازیگر غیردولتی بود، چراکه اسرائیل در این حمله فراسرزمینی خود، هیچ حمایتی را از سوی جامعه بین‌المللی دریافت نکرد.

۴.۱.۳. ایران در مقابل گروه تروریستی مجاهدین خلق در عراق

دولت ایران چندین بار به طور ضمنی به حق دفاع مشروع خارج از قلمرو داخلی خود علیه بازیگران غیردولتی مجاهدین خلق استناد کرده است. در سال‌های ۱۹۹۳ و ۱۹۹۴، ایران به دولت عراق هشدار داد تا قلمروش برای راه‌اندازی حملات مسلحانه توسط گروه تروریستی مجاهدین خلق علیه ایران استفاده نشود (Letters, 1993: UN Doc. S/25843). در آن زمان، عراق در موقعیتی نبود که کنترل مؤثری

بر قلمروش داشته باشد، حال آنکه گروه‌های تروریستی مرتکب حملات مسلحانه علیه مرزهای ایران می‌شدند که منشأ آنها در خاک عراق بود (Letters, 1996: UN Doc. S/1996/602). از سال ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۱، ایران مجدداً موضع خود را اعلام و بیان کرد که اگر اردوگاه تروریستی شناخته‌شده فعال را که در خاک عراق جای گرفته است هدف قرار دهد، حق دفاع مشروع خود را اعمال کرده و این اقدامات در راستای رسیدن به این هدف است تا از وقوع حملات مشابه آتی پیشگیری کند. در نتیجه عراق می‌بایست اقدامات لازم را مطابق با قوانین بین‌المللی انجام می‌داد تا از سوءاستفاده از سرزمینش برای حملات مرزی و اقدامات تروریستی علیه ایران، ممانعت به‌عمل آورد (Letters, 1999: UN Doc. S/1999/781).

علاوه بر این، تعداد انگشت‌شماری نمونه وجود دارد که مشخص نیست آیا توسل به زور پیش‌آمده بر مبنای معیار بوده است یا خیر. ایران بارها علیه حزب حیات آزاد کردستان (پژاک) در خاک عراق بین سال‌های ۲۰۰۷-۲۰۱۱ حملاتی صورت داد. با این حال، پرونده‌های شورای امنیت نشان می‌دهد که ایران، شورا را برای این حملات مطلع نکرده است (تکلیف مندرج در ماده ۵۱ منشور) و همچنین هیچ استدلال و مبنای حقوقی برای حملات علیه گروه پژاک نیلورده است.

۴.۱.۴. روسیه علیه گرجستان و جدایی طلبان چچن

در صبحگاه ۲۳ اوت ۲۰۰۲ ناظران سازمان امنیت و همکاری اروپا^۱ در شمال گرجستان در نزدیکی مرز روسیه، هواپیمایی را مشاهده کردند که از شمال به جنوب پرواز می‌کردند. چند دقیقه بعد، همان ناظران انفجارهایی را شنیدند. دولت گرجستان این بمباران‌ها را به روسیه نسبت داد و این حمله را «تجاوز پنهان روسیه علیه گرجستان مستقل» نامید (OSCE Newsroom, 2002). ارتش روسیه منکر حضور خود پشت این حملات شد. ناظران سازمان امنیت و همکاری اروپا نتوانستند تابعیت هواپیمای شناسایی را معلوم و مشخص کنند. با این حال، در آن زمان فرض بر این بود که این حمله‌ها توسط هواپیمای روسی انجام شده است (Letters, 2002: UN Doc. A/57/341-S/2002/950).

این حمله در دره پانکیسی^۲ که محل زندگی جمعیت چچنی بود، صورت گرفت. در واقع دولت روسیه در سال ۲۰۰۲، در حال جنگ با شورشیان چچنی بود که در ادامه این حملات، شبه‌نظامیان چچنی از طریق مرز روسیه و گرجستان، به این کشور عقب‌نشینی کردند و به آنجا پناه بردند. بنابراین روسیه ارزیابی کرد که جنگجویان چچنی هنگام جنگ در چچن روسی از دره به عنوان پناهگاه استفاده می‌کردند، چراکه در آغاز جنگ علیه چچن‌ها گزارش شده بود که منطقه گورکی پانکیسی حدود ۱۵۰۰

1. OSCE

2. Pankisi Gorge

مبارز چچنی را پذیرا بوده است. رسانه‌های روسی اعلام کردند چنانچه ارزیابی‌ها در خصوص اینکه مبارزان چچنی در جنگ چچن علیه روسیه از مرز گرجستان به عنوان پناهگاه امن جهت حمله به روسیه استفاده کرده صحیح باشد، متعاقباً برای روسیه حق مبارزه و اقدام متقابل علیه مبارزان چچنی وجود دارد (Deeks, 2012: 519).

متعاقب این درگیری بین شبه‌نظامیان چچنی و روسیه، در سال ۲۰۰۱، وزیر امور خارجه گرجستان از دو حمله به قلمرو هوایی گرجستان توسط هواپیماهای روسی به‌ترتیب در ۲۸ و ۲۹ اکتبر خبر داد (Letters, 2001: UN Doc. S/2001/1022). پیرو آن، در ۲۷ و ۲۸ نوامبر همان سال، گرجستان گزارشی از حملات هوایی و بمب‌گذاری بیشتر ارائه کرد (-A/56/664: UN Doc. Letters, 2001: UN Doc. S/2001/1124). حملات بیشتری در ۲۹ و ۳۰ ژوئیه ۲۰۰۲ گزارش شد. با وجود گزارش‌های مکرر، روسیه پیوسته حمله به حریم هوایی گرجستان را انکار می‌کرد.

پیش از ادامه تجزیه و تحلیل، لازم است به‌اختصار به وضعیت قانونی مبارزان چچنی اشاره شود. اگرچه چچنی‌ها برای دستیابی به حاکمیت و استقلال خود جنگیدند، اما جنگ دوم چچن را باید به‌عنوان یک درگیری مسلحانه غیربین‌المللی در نظر گرفت. تعریفی که کمیته بین‌المللی صلیب سرخ در مورد درگیری مسلحانه غیربین‌المللی ارائه کرده عبارت است از: «درگیری‌های مسلحانه طولانی بین نیروهای مسلح دولتی و نیروهای مسلح یک گروه و یا بیشتر ... که در قلمرو یک کشور رخ می‌دهد». شایان ذکر است که درگیری مسلحانه باید به شدت برسد و طرف‌های درگیر مبارزه باید حداقل سازماندهی خود را نشان دهند. از آنجا که جمهوری چچن در زمان جنگ یک کشور شناخته‌شده نبود، نیروهای مسلح آن و مبارزان مرتبط به‌تبع آن باید به‌عنوان بازیگران غیردولتی تلقی شوند.

به‌طور خلاصه اوضاع نظامی-سیاسی در داخل و اطراف دره پانکیسی در اوت ۲۰۰۲ بدین شرح است که روسیه با شورشیان چچنی واقع در ناحیه مرزی گرجستان در چچن می‌جنگید. برخی از مبارزان چچنی به گرجستان نفوذ کرده بودند و گفته می‌شد از سرزمین آن به عنوان «پناهگاه امن» استفاده می‌کردند. وزیر دفاع روسیه سرگئی ایوانوف^۱ در اواخر سال ۲۰۰۱ ادعا کرده بود که گرجستان هیچ کنترل بر روی دره پانکیسی اعمال نمی‌کرده است و انفعال آنها در آن منطقه را باید «یک عمل غیردوستانه» علیه روسیه دانست. در فوریه ۲۰۰۲، ایوانف این ادعا را مبنی بر اینکه گرجستان قادر به کنترل دره پانکیسی نیست، تکرار کرد. در نامه‌ای به سازمان ملل در ژوئیه ۲۰۰۲ روسیه دوباره خاطرنشان کرد که جنگنده‌های چچنی درصدد بودند از دره پانکیسی وارد خاک روسیه شوند. در این نامه، روسیه مقامات گرجستان را به «عدم تمایل جهت انجام اقدامات عملی برای متوقف کردن تروریسم» متهم و اظهار

1. Sergey Ivanov

کرد: گرجستان قادر نیست و تمایلی ندارد که اقدامی را در آنجا صورت دهد. نامه در نهایت با اظهارنظر نسبتاً ناخوشایندی به پایان رسید، و در آن هشدار داده شد که مسئولیت عواقب ناشی از حملات مسلحانه به قلمرو روسیه کاملاً مربوط به گرجستان است (Letters, 2001: UN Doc. A/57/269-S/2002/854). گرجستان نارضایتی خود را در خصوص نقض قلمرو هوایی ابراز کرد. آنها این حمله‌ها را نقض آشکار اصول اساسی پذیرفته‌شده بین‌المللی به عنوان همزیستی مسالمت‌آمیز کشورهای همسایه بیان کردند و خواستار تحقیقات مشترک درباره این حوادث شدند.

پس از بمب‌گذاری‌های ۲۳ اوت در سالگرد حملات ۱۱ سپتامبر، رئیس‌جمهور روسیه ولادیمیر پوتین بیانیه‌ای را در تشریح زمینه‌های قانونی اقدامات احتمالی نظامی روسیه در گرجستان صادر کرد. آقای پوتین اظهار کرد که روسیه «با صبر و پشتکار تلاش کرده است تا با مقامات رسمی تفلیس در مورد موضوعات مربوط به مبارزه با تروریسم همکاری کند. او همچنین از اینکه مقامات گرجستان علیه حملات تروریستی اقدامی را صورت نداده‌اند، اظهار تأسف کرد. پوتین به این نتیجه رسید که روسیه می‌توانست با استناد به ماده ۵۱ منشور سازمان ملل در خصوص دفاع مشروع به اهداف واقع در خاک گرجستان حمله کند. این حملات می‌تواند شامل حمله علیه پایگاه‌های تروریستی شناخته‌شده در طی عملیات تعقیب باشند (Letters, 2001: UN Doc. S/2002/1012).

اظهارات رئیس‌جمهور پوتین به‌وضوح مطابق با معیار دولت ناخواهان یا ناتوان بود. اول از همه، رئیس‌جمهور روسیه اظهار کرد که هرگونه اقدام بالقوه نظامی روسیه علیه بازیگران غیردولتی چچنی در گرجستان در زمینه دفاع مشروع است؛ دوم اینکه وی حق دفاع مشروع را در مورد عدم تمایل گرجستان به تعهدات قطعنامه ۱۳۷۳ شورای امنیت و یا ناتوانی آن برای جلوگیری از عملیات مرزی مبارزان چچنی عنوان کرد (Letters, 2001: UN Doc. S/2002/1012).

واکنش گرجستان دو روز بعد در بیانیه وزارت امور خارجه مطرح شد. گرجستان اظهار کرد که از اظهارات پوتین «به‌شدت نگران است» و هرگونه اقدام نظامی احتمالی روسیه در گرجستان را محکوم و بیان کرد که چنین اقداماتی «به‌هیچ‌وجه تحت هنجارهای بین‌المللی پذیرفته‌شده روابط بین دولت قرار نمی‌گیرد». گرجستان اظهار کرد که اظهارات رئیس‌جمهور روسیه را به عنوان «تهدید به تجاوز» قلمداد می‌کند. علاوه بر این، گرجستان استدلال دفاع مشروع را به‌شدت رد کرد (Letters, 2002: UN Doc. A/57/409-S/2002/1035).

روسیه با الهام از حملات آمریکا در افغانستان به ماده ۵۱ منشور متوسل شد تا حملات خود در گرجستان را توجیه کند، چراکه ادعا می‌کرد ناتوانی گرجستان در اداره مؤثر سرزمین خود، دلیلی بر ضرورت این حمله است. آمریکا در وضعیتی قرار داشت که در صورت حمایت از روسیه در درگیری‌های مرزی با چچنی‌ها با توجه به ۱۱ واقعه سپتامبر، از نظر سیاسی «امکان تقویت و توسعه یک قانون عرفی

جدید» برای توسل به زور فراسرزمینی علیه بازیگران غیردولتی را ممکن ساخت. آمریکا تنها نیاز داشت که از توجیه روسیه حمایت کرده و از حق توسل به زور فراسرزمینی علیه بازیگران غیردولتی استفاده کند. در عوض آمریکا استفاده از زور در چین و در گرجستان را محکوم می‌کند و مسیر ایجاد یک عرف جدید را قطع می‌کند که این موضوع بر اهمیت سیاست در برابر حقوق بین‌الملل تأکید دارد. همان‌طور که در سایر درگیری‌ها دیده شد، به نظر می‌رسد ایالات متحده این حقوق را تنها برای خود ادعا می‌کند و تمایلی بر ارائه آن برای دیگران ندارد. در جلسه‌ای که بین کشورهای مشترک‌المنافع^۱ در کیشینا، مولداوی به تاریخ ۶ اکتبر ۲۰۰۲ برگزار شد، رهبران گرجستان و روسیه تصمیم گرفتند که از شدت خشونت‌ها بکاهند و همچنین توافق کردند که برای مقابله با تهدیدات تروریستی مرزی، همکاری‌ها را افزایش دهند.

همکاری‌های دوجانبه پیرو بیانیه رئیس‌جمهور پوتین را می‌توان نشانه اعتقاد روسیه به معیار «ناخواهان یا ناتوان» تعبیر کرد. همان‌طور که قبلاً نیز اشاره شد «کسب رضایت و یا همکاری» دولت باید اولین قدم پیش از استفاده از زور مدنظر قرار بگیرد. همچنین ارزیابی تمایل یک کشور می‌تواند با درخواست رضایت یا همکاری توسط آن کشور حاصل شود. بنابراین، روال روسیه در اولویت‌بندی رضایت و همکاری و همچنین استدلال‌های قانونی آنها در خصوص معیار ناتوانی و یا عدم تمایل می‌تواند جهت تحلیل موقعیت این معیار در حقوق بین‌الملل عرفی ارزشمند تلقی شوند. در مجموع روسیه اظهارات روشنی از معیار دولت ناخواهان یا ناتوان در سال ۲۰۰۲ ارائه کرد. آنها به ماده ۵۱ استناد کردند، هرچند همکاری را قبل از استفاده از زور در اولویت خود قرار دادند.

۵.۱.۴. حملات هوایی ایالات متحده علیه پاکستان

در ۲ مه ۲۰۱۱ نیروهای ویژه آمریکا از افغانستان به پاکستان پرواز کردند تا به مقر اسامه بن لادن که متعاقباً طی این حمله کشته شد، حمله کنند. ایالات متحده پیش از این حمله هیچ هشدار نداد و رضایت دولت پاکستان را نیز جلب نکرده بود. البته استدلال ایالات متحده در عدم اطلاع به پاکستان این بود که ایالات متحده از فاش شدن جزئیات مربوط به این حمله توسط عناصر سرویس اطلاعاتی پاکستان به اعضای القاعده هراس داشته است (Kretzmer, 2018: 768-769).

توجیه ایالات متحده برای حمله، دفاع مشروع بود که ادعا می‌کرد اسامه بن لادن رهبر القاعده، یک شبکه مسئول حملات متعدد به آمریکا بوده است. با این حال، ایالات متحده مطابق با تکلیف ماده ۵۱ منشور، دفاع مشروع را به شورای امنیت گزارش نداد. دولت پاکستان این حمله را به‌عنوان «اقدام یکجانبه غیرمجاز» محکوم و اظهار کرد که «چنین رویدادی به‌عنوان یک الگوی آینده برای هر کشور

1. Commonwealth of Independent States

دیگری عمل نخواهد کرد» (Kretzmer, 2018: 771). کشور میزبان شریک در جنگ به اصطلاح مبارزه با تروریسم است و در این مورد نه رضایت از طرف میزبان (پاکستان) ارائه شده بود و نه مجوزی از سوی شورای امنیت ملل متحد اخذ شده بود. اگرچه این مورد خاص به صراحت به چالش کشیده نشده است، اما بدیهی است که این انتقادات (عدم رضایت و مجوز شورای امنیت) نظر بسیاری از افراد دیگر نیز است. برای مثال پارلمان اروپا، در قطعنامه مربوط به استفاده از هواپیماهای بدون سرنشین بیان داشت «حملات هواپیماهای بدون سرنشین در خارج از یک کشور در قلمرو کشور دیگر بدون رضایت آن و یا شورای امنیت سازمان ملل، نقض حقوق بین الملل و تمامیت ارضی و حاکمیت آن کشور را موجب می شود» (European Parliament, 2014: 2014/2567)

۵. بررسی «اعتقاد به الزام آوری» معیار ناخواهان یا ناتوان؛ عنصر ذهنی

دیوان دادگستری بین المللی در پرونده کانال کورفو در سال ۱۹۴۹، اظهار کرد هر کشوری متعهد است که «به طور آگاهانه اجازه ندهد قلمرو وی برای اعمال خلاف حقوق کشورهای دیگر استفاده شود» (Corfu Channel case ICJ Reports, 1949: 4).

با توضیحات مختصری که ارائه شد باید به دنبال دومین عنصر حقوق بین الملل عرفی یعنی عنصر ذهنی یا همان اعتقاد به الزام آوری و اجرای این معیار می پردازیم و همان طور که گفته شد، برای بررسی دقیق این موضوع باید با توجه به منابع عنصر ذهنی یعنی نظریات اندیشمندان و حقوقدانان، اعلامیه های یکجانبه، قطعنامه ها و مصوبات سازمان های بین المللی در رأس آن سازمان ملل متحد، تصمیمات دادگاه های بین المللی، انتشارات و اعلامیه های رسمی دولتی و انتقادهای عمومی و ... به احراز اعتقاد به الزام آوری معیار دولت بی میل یا ناتوان در نزد کشورها پرداخته شود.

۵.۱. رویه مربوط به شورای امنیت و دیگر نهادهای سازمان ملل متحد

تا به امروز، سازمان ملل متحد رویکرد محافظه کارانه ای را در خصوص نقش عوامل غیردولتی در استفاده بین المللی از قدرت و زور اتخاذ کرده است. تنها در سال ۱۹۷۰ بود که مجمع عمومی سازمان ملل متحد، در قطعنامه شماره ۲۶۲۵، اعلام کرد که دولت ها باید مانع سازماندهی یا تشویق سازمان نیروهای نامنظم یا گروه های مسلح از جمله مزدوران برای حمله به قلمرو دولت دیگر شوند. در سال ۱۹۷۴، قطعنامه شماره ۳۳۱۴ مجمع عمومی ملل متحد اظهار کرد که: «اعزام گروه های مسلح نامنظم یا مزدوران توسط دولت یا از طرف دولت» برای انجام اقدامات مسلحانه شدیدی علیه دولت دیگر، می تواند اقدامی تجاوزکارانه محسوب شود (UNGA Res. 3314, 1974: Article 3[g]).

در سال ۱۹۸۶، در پرونده نیکاراگوئه، دیوان بین‌المللی دادگستری احراز کرد که حمله مسلحانه می‌تواند با «اعزام گروه‌های مسلح توسط دولت یا از طرف دولت» شناسایی شود که این موضوع در قطعنامه شماره ۳۳۱۴ مجمع عمومی ملل متحد هم توصیف شده بود. با این حال، دیوان این نگرش را که تهیه سلاح یا تجهیزات و دیگر اشکال حمایت از گروه‌های نامنظم همچنین می‌بایست حمله مسلحانه محسوب شود، رد کرد (Nicaragua Case, 1986: 195).

در نظرهای مخالف قاضی جنینگ^۱ با رویکرد دیوان مخالفت و اظهار کرد که تهیه سلاح همراه با تجهیزات یا دیگر اشکال حمایت می‌تواند حمله مسلحانه از طرف دولت میزبان محسوب شود (Nicaragua Case, 1986: 201). کمیسیون حقوق بین‌الملل موضعی مشابه با دیوان بین‌المللی دادگستری را به کار گرفت. طبق ماده ۸ پیش‌نویس مقررات مربوط به مسئولیت دولت‌ها سال ۲۰۰۱^۲ اگر شخص یا گروهی از اشخاص برای انجام اقداماتی، بر اساس دستورالعمل‌ها یا تحت رهبری یا کنترل دولتی عمل می‌کنند، این رهبری به موجب حقوق بین‌الملل باید اقدام دولتی تلقی شود. همچنین تفسیر کمیسیون حقوق بین‌الملل در خصوص این مقرر از پیش‌نویس مسئولیت دولت‌ها این است که اگر «دولتی عملیات ویژه‌ای را رهبری یا کنترل کند»، رهبری محرمانه هم به دولت منتسب می‌شود (ILC Draft, 2001, Articles: 4-11).

این معیار که به معیار «کنترل مؤثر» شناخته شده است، توسط شعبه تجدیدنظر دادگاه کیفری بین‌المللی یوگسلاوی سابق^۳ بسیار محدود تفسیر شد. شعبه تجدیدنظر، با هدف احراز مسئولیت کیفری فردی، میان اشخاصی که اقدامات ویژه‌ای را از طرف دولت در قلمرو دولت دیگر اعمال می‌کنند و افرادی که گروه سازماندهی شده و ساختاری را برای انجام اقداماتی تشکیل می‌دهند، قائل به تفکیک شد. در دادگاه کیفری بین‌المللی یوگسلاوی سابق مقرر شد که چنین افرادی می‌بایست بر مبنای ساختارهای ویژه دولت عمل کنند. در دومین پرونده، دادگاه احراز کرد که: در زمانی که دولتی، نقش سازماندهی، هماهنگی یا طراحی عملیات مسلحانه را به علاوه تأمین مالی، آموزش، تجهیز یا ارائه حمایت عملیاتی برای گروه را به عهده دارد، بهتر است معیار «کنترل کلی» جایگزین معیار «کنترل مؤثر» شود (Tadic, 1999: 118-120).

به عبارت دیگر، در خصوص حوادث ۱۱ سپتامبر، فارغ از آنکه معیار کنترل مؤثر مجری است یا معیار کنترل کلی^۴ از ابتدای این حادثه فرض اساسی این بود که اقدامات گروه‌های مسلحانه باید به دولت

1. Jennings

2. DASR

3. ICTY

4. Overall Control

نسبت داده شود. دفاع مشروع علیه عاملان غیردولتی می‌بایست همیشه علیه دولتی اعمال شود که گروه مسلحانه نیابتی را می‌فرستد، یا رهبری و کنترل می‌کند. پشتیبانی تدارکاتی اساسی از عوامل غیردولتی به‌طور شایان توجهی، با وجود نظرهای مخالف مهم اظهارشده در پرونده نیکاراگوئه و دادگاه کیفری بین‌المللی یوگسلاوی سابق به‌عنوان مبنایی برای نسبت دادن اقدامات عوامل غیردولتی بر دولت‌ها در نظر گرفته شده بود. با این حال، پناه دادن عمدی به عوامل غیردولتی در معنای تمایل دولت و اجازه به حضور آنها در قلمرو آنها که به‌عنوان توجیهی بسیار بحث‌برانگیز به‌منظور استفاده از زور برای دفاع مشروع توسط دولت‌های قربانی مشاهده می‌شود.

۲.۵. قطعنامه‌های شورای امنیت

واکنش یکپارچه جامعه جهانی پس از ۱۱ سپتامبر، یک اقدام هنجارشکنانه بود، به‌طوری‌که شورای امنیت و مجمع عمومی با تصویب قطعنامه‌های جداگانه‌ای حملات علیه ایالات متحده را محکوم کردند، درحالی‌که ناتو و سازمان کشورهای آمریکایی^۱ از مواد مربوط به دفاع مشروع استفاده کرده و چندین کشور هم از اقدام نظامی حمایت کردند. البته عراق تنها کشوری بود که به‌صراحت قانونی بودن پاسخ نظامی را به چالش کشید.

در قطعنامه ۱۳۶۸ شورای امنیت مشخص شده که «حمله تهدیدی برای صلح و امنیت بین‌المللی به‌شمار می‌رود» و «کسانی که مسئول کمک، حمایت و یا پناه دادن جنایتکاران هستند، یا سازمان‌دهندگان و حامیان این اعمال، مسئولیت دارند». در نهایت، دولت‌ها آمادگی خود را برای «اتخاذ اقدامات لازم برای پاسخ دادن به حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و مبارزه با تمام انواع تروریسم، مطابق با مسئولیت‌های منشور سازمان ملل متحد» بیان کردند (Security Council Resolution, 2001: 1368).

قطعنامه ۱۳۷۳ شورای امنیت علاوه بر بیانی که در قطعنامه ۱۳۶۸ نیز آمده است اظهار کرد که «همه کشورها» باید از ارائه پناهگاه امن برای آنهایی که تأمین مالی، برنامه‌ریزی، حمایت و یا مرتکب اقدامات تروریستی می‌شوند، و یا به ارائه پناهگاه‌های امن می‌پردازند، خودداری کنند. (Security Council Resolution, 2001: 1373)

دکتر مورفی، معتقد است که هر دو قطعنامه مذکور حقوق ذاتی دفاع مشروع را در برابر تهدیدهای علیه صلح و امنیت بین‌المللی که توسط اقدامات تروریستی به‌وجود آمده، تأیید کرده است (D. Murphy, 2002: 14). با این حال، بیشتر حقوقدانان به‌وضوح به این نتیجه رسیدند که قطعنامه ۱۳۶۸ شورای امنیت حق دفاع مشروع در برابر حملات تروریستی را برای اولین بار تأیید کرد. بنابراین، قطعنامه ۱۳۷۳ شورای

امنیت می‌تواند به صورت ضمنی به عنوان مجوزی برای حق دفاع مشروع در برابر بازیگران غیردولتی در نظر گرفته شود. اما سؤال این است که اگر این عمل پس از ۱۱ سپتامبر ادامه داشته باشد، به نحوی که نشان‌دهنده رویه عمومی دولت‌ها باشد، برای حقوق عرفی بین‌المللی چه اتفاقی رخ خواهد داد؟

اسرائیل چندین بار به دفاع مشروع در برابر بازیگران غیردولتی در خاورمیانه پس از ۱۱ سپتامبر پرداخته است. این ادعاها به طور معمول با واکنش‌های مشابهی توسط جامعه بین‌المللی روبه‌رو نشده است. برای مثال در اکتبر ۲۰۰۳ اسرائیل به بمب‌گذاری انتحاری فلسطین در حیف با حمله هوایی در خاک سوریه پاسخ داد. بیشتر کشورها در شورای امنیت این اقدام را به عنوان نقض قوانین بین‌المللی محکوم کردند.

۵.۳. معاهدات

دیوان کیفری بین‌المللی نخستین دادگاه دائمی بین‌المللی برای رسیدگی به جرایم نسل‌کشی، جنایات علیه بشریت، جنایت جنگی و جنایت تجاوز است که بر اساس اساسنامه رم که در کنفرانسی در سال ۱۹۹۸ طراحی و تهیه شده بود، تأسیس شد و مقر آن در لاهه، هلند قرار دارد. این دادگاه به جرایمی رسیدگی می‌کند که پس از این تاریخ توسط اتباع یا در قلمرو یکی از کشورهای عضو انجام شده باشد یا اینکه با تصویب شورای امنیت سازمان ملل متحد به این دیوان احاله شده باشد. در ماده ۱۷ (۱/الف) مربوط به مسائل مربوط به پذیرش صلاحیت دیوان در رسیدگی، بیان می‌کند که: دیوان کیفری بین‌المللی می‌تواند یک پرونده را غیرقابل پذیرش بداند، در صورتی که «سابقاً آن پرونده توسط یک دولت که دارای صلاحیت است بررسی شده یا تحت پیگرد قانونی قرار گرفته باشد مگر اینکه «دولت ناخواهان یا ناتوان» از انجام تحقیقات یا پیگرد قانونی باشد» (The Rome Statute of the International Criminal Court, 1998). این بدان معناست که اگر یک دولت «بی‌میل (ناخواهان) یا ناتوان» از انجام تحقیقات و یا محاکمه جرایم ادعا شده (که توسط اساسنامه رم پوشش داده شده است) باشد، دیوان صلاحیت رسیدگی به اتهامات آن را دارد. اصول مندرج در ماده ۱۷ این است که دولت‌ها نمی‌توانند مسئولیت خود را از بین ببرند و اگر دولتی «ناخواهان یا ناتوان» از اجرای تعهداتش باشد، دیوان کیفری بین‌المللی می‌تواند رأساً به پرونده رسیدگی کند. در واقع، بر اساس اصل اظهارشده در ماده ۱۷، می‌توان برای شرایطی که یک دولت «ناخواهان یا ناتوان» برای مقابله با بازیگران غیردولتی که تهدیدی برای یک دولت دیگر است هم استفاده شود.

تجزیه و تحلیل متن محور از مقدمه ماده ۸ مکرر اساسنامه رم نشان می‌دهد که این معاهده برای توسل به زور «توسط یک دولت» است که مسئولان دولتی می‌توانند به صورت جداگانه به لحاظ کیفری مسئول

باشد، ولی نه برای اقدام مشابهی که توسط یک بازیگر غیردولتی اتخاذ شده است. با این حال، در بند «ج» ماده ۸، استفاده از بازیگران غیردولتی به منظور حمله علیه یک دولت دیگر، نیز «تجاوز» است (مقوله انتساب).

در پرونده کانال کورفو در سال ۱۹۴۹، دیوان دادگستری بین‌المللی اعلام کرد که هر کشور متعهد است که «اجازه ندهد به طور آگاهانه از قلمرو وی برای اعمال خلاف حقوق سایر کشورها استفاده شود» (Corfu Channel case, 1949: 4). این ماده ۱۷ در حوزه کاملاً متفاوتی اعمال می‌شود، چراکه مربوط به حوزه کیفری است و با موضوع اصلی یعنی معیار دولت بی‌میل یا ناتوانی و اعمال دفاع مشروع فراسرزمینی، فاصله دارد؛ دوم اینکه، اصول مندرج در اساسنامه رم محدود به چهار جرم توافق‌شده و ذکرشده در اساسنامه رم است، و به این ترتیب برای موارد مشابه اما متفاوت، مناسب نیست (صرفاً شامل جرایم نسل‌کشی، جنایات جنگی، جنایت علیه بشریت و جرم تجاوز است).

همچنین در ادامه، اتحادیه آفریقا در «قرارداد عدم تجاوز و دفاع مشترک ابوجا» در ماده ۱ (ج) معین کرده است که «تجاوز» شامل حمله مسلحانه یا هر عمل خصومت‌آمیز دیگری است که توسط «بازیگر غیردولتی» انجام می‌شود (African Union Non-Aggression and Common Defence Pact, 2005). از اعضای اتحادیه آفریقا، ۴۴ کشور این سند را امضا کرده و ۲۰ عضو، این معاهده را به تصویب داخلی رسانیده‌اند. به نظر می‌رسد که این کشورها حق دفاع مشروع را در برابر بازیگران غیردولتی به رسمیت می‌شناسند.

۵.۴. انتقادهای بین‌المللی

همان‌طور که نشان داده شد اقدام دولت در جهت دفاع مشروع علیه بازیگران غیردولتی که خارج از سرزمین خود صورت می‌دهد، هرگز از هماهنگی در رویه و حمایت جهانی برخوردار نبوده و در این بررسی به واکنش‌های جهانی در این خصوص بیش از این پرداخته شده است. هرچند با اینکه دولت‌ها در خصوص حق خود جهت توسل به زور با استناد به معیار دولت ناخواهان یا ناتوان، ممکن است استدلال‌های قانع‌کننده‌ای را ارائه دهند، اما نظر علمای حقوق هنگامی که دولت‌های دیگر را نقد و بررسی می‌کنند، با تناقض‌هایی همراه است. به عبارت دیگر اساساً دولتی که به توسل به زور استناد می‌کند، طبیعتاً نباید عمل دولت دیگر را در شرایط مشابه مورد انتقاد قرار دهد.

دو مثال شایان توجه در این زمینه می‌توان ذکر کرد: آمریکا و روسیه. هر دو دولت استدلال‌های روشن و مفصلی در خصوص حقوق خود جهت اعمال زور در روسیه و گرجستان به ترتیب ارائه کردند. با وجود این، ایالات متحده آمریکا رویکرد متفاوتی نسبت به حملات ایرانیان به عراق علیه مجاهدین خلق در

طول مدت همان سال داشته است. در واقع پاسخ ایالات متحده آمریکا به اقدامات نظامی ایرانیان به شدت با پاسخ آنها به اقدامات ترکیه علیه پ.ک.ک مغایر بوده است. برای مثال طبق بیانیه وزارت امور خارجه ایالات متحده آمریکا هیچ توجیه حقوقی در خصوص عبور ایرانیان از نواحی شمالی عراق وجود ندارد. همچنین استدلال روسیه علیه حق آمریکا در خصوص اعمال زور در سوریه در ۲۰۱۵ این بود که به علت نارضایتی سوریه و عدم مجوز شورای امنیت، آمریکا حق چنین اقداماتی و مداخلاتی را نداشته است.^۱ در واقع این دلایل به هیچ عنوان با استدلال و شرایطی که پوتین در ۲۰۰۲ اتخاذ کرده، همخوانی نداشت. در قضیه حمله روسیه به گرجستان و جدایی طلبان چچن، آقای پوتین به رضایت گرجستان به عنوان پیش شرط اعمال زور توسط روسیه، اشاره نکرده بود. تنها مورد ارجاع به قطعنامه شورای امنیت موردی بود که گرجستان به نادیده گرفتن قطعنامه ۱۳۷۳ (۲۰۰۱) که بر اساس آن از دولت‌ها خواسته شده بود که در جهت پیشگیری و سرکوب اقدامات تروریستی اقدام کنند، متهم شده بود (Security Council Resolution, 2001: 1373). موضع روسیه همانند موضع آمریکا همان طور که توضیح داده شد، دارای مغایرت و تناقض است.

در حقیقت، پرونده‌های دیوان، توسل به زور فراسرزمینی علیه بازیگران غیردولتی را به دلیل احترام به حاکمیت دولت‌ها «ممنوع» اعلام می‌کند. به همین ترتیب، معیار این فرض را در نظر می‌گیرد که ماده ۵۱ منشور قابل اعمال به بازیگران غیردولتی نیز است، ادعایی که به طور مستقیم در تعارض با آرا و نظرهای دیوان قرار می‌گیرد. بنابراین، هر بار که یک دولت، بازیگران غیردولتی را که در دولت دیگری فعالیت دارند، مورد حمله قرار دهد، حاکمیت آن دولت و قوانین بین‌المللی مربوط به توسل به زور را نقض می‌کند و مرتکب عمل «تجاوز» علیه آن دولت می‌شود. از این رو می‌توان نتیجه گرفت جامعه بین‌المللی تمایلی به پذیرش معیار دولت ناخواهان (بی‌میل) یا ناتوان به عنوان یک قانون یا عرف ندارد. برخی صاحب‌نظران و حقوقدانان این معیار را با ارسال بیانیه‌ای با عنوان «اعتراض به سوءاستفاده از دفاع مشروع به عنوان پاسخی به تروریسم» به چالش کشیدند. این اعتراض توسط ۲۴۰ وکیل و استاد حقوق بین‌الملل از ۳۶ کشور امضا شد (Corten, 2016: 18) و بیانگر این امر بود که معیار مورد پذیرش جهانی قرار نگرفته است.

۱. مقاله‌ای با موضوع سوریه و اقدامات بازیگران غیردولتی به دلیل گسترده بودن موضوع و ابعاد آن به صورت جداگانه نگارش شده است. برای مطالعه بیشتر ر.ک:

* نوروزی، علیرضا؛ رضایی‌نژاد، ایرج؛ روحانی، کارن؛ حقوق بین‌الملل و اعمال معیار دولت بی‌میل (ناخواهان) یا ناتوان در جنگ سوریه، *مجله مطالعات حقوق عمومی*، دانشگاه تهران، ۵۳(۴)، زمستان ۱۴۰۲.

۶. نتیجه‌گیری؛ ظهور حقوق عرفی جدید؟

در این پژوهش در خصوص اینکه آیا معیار «ناتوانی و یا عدم تمایل» می‌تواند به‌عنوان هنجار تأسیسی و بخشی از حقوق بین‌الملل عرفی در نظر گرفته شود یا خیر، پرداخته شده است. در واقع تعیین اینکه چه تعدادی از دولت‌ها شرایط استناد به این معیار را داشته‌اند ولی آن را اعمال نکرده‌اند، بسیار دشوار است. در بسیاری از مناطق جهان، کشورها به عللی مانند عدم حضور بازیگران غیردولتی در حملات مرزی یا به سبب وجود قبلی همکاری‌های امنیتی، با عملکرد خوب بین کشورهای همسایه، به‌ندرت به این معیار نیاز داشته‌اند. در مناطقی که از سطح خاصی از بی‌ثباتی منطقه‌ای و یا سیاسی رنج می‌برند، شرایط جهت اعمال معیار دولت بی‌میل یا ناتوان، اغلب بیشتر وجود دارد.

با در نظر گرفتن نیاز به «یک رویه عمومی پذیرفته‌شده» برای چیزی که قانون عرفی بین‌المللی را تشکیل می‌دهد، منابع مختلف عرف ارزیابی شد تا نتیجه‌گیری شود که دولت سرزمینی که نمی‌خواهد یا نمی‌تواند به تهدید رسیدگی کند، برای دولت قربانی حق دفاع مشروع علیه یک بازیگر غیردولتی ایجاد می‌شود یا خیر. در واقع مشکل هنگامی ایجاد می‌شود که دولت قربانی باید خارج از قلمرو داخلی اقداماتی را در دفاع از خود علیه بازیگر غیردولتی در خاک دولت میزبان انجام دهد. بنابراین برای اینکه این معیار به‌عنوان هنجار حقوق بین‌الملل عرفی ظاهر شود، باید به‌صورت متداوم توسط دولت‌هایی که تمایل به شناسایی این معیار توسط دولت‌های دیگر دارند، مورد استناد قرار بگیرد. کمیسیون حقوق بین‌الملل رویه و عملکرد دولت‌ها را تعریف و تصریح می‌کند که رویه مربوطه باید برای تبدیل به عرف بین‌المللی «کلی» باشد. همچنین باید به اندازه کافی گسترده بوده و با یکدیگر سازگار باشند.

با وجود این عملکرد دولت، همان‌طور که در مطالعه موردی نشان داده شد، این رویه کاملاً «متنوع و ناهماهنگ» بوده و روشن است که تنها تعداد محدودی از دولت‌ها به‌صراحت به معیار دولت ناخواهان یا ناتوان استناد کرده‌اند. مطابق با مطالعات موردی در این مقاله، حمایت و رویه هماهنگ و ثابتي از این معیار بین دولت‌هایی که فرصت استناد به آن را داشته‌اند، نشان نمی‌دهد. همین‌طور نشان داده شد که بین کشورها، تمایلی جهت تغییر بنیادی موضع و عقیده خود در خصوص مشروعیت این معیار وجود دارد. در واقع دولت‌ها یا در استدلال‌های خود ناهماهنگ بوده‌اند یا توجیهاتی مبهم و یا ناکافی برای اقدامات خود ارائه کرده‌اند. بعضی مواقع نیز آنها در کسب رضایت دولت سرزمینی که لازمه این معیار است، قصور کرده‌اند. در واقع تمایل دولت‌ها جهت تغییر عقایدشان در خصوص مشروعیت این معیار، بیشتر سبب تضعیف موجودیت معیار مذکور در حقوق بین‌الملل عرفی شده است.

اگرچه استدلال‌های مربوط به توسل به زور فراسرزمینی در برابر بازیگران غیردولتی هماهنگ نبوده، اما متأسفانه توسل و اعمال زور به‌صورت گسترده بوده است. این در حالی است که شورای امنیت هرگز به‌صراحت مجوز توسل به زور علیه بازیگران غیردولتی در کشورهای میزبان را نداده است. از دیدگاه

دولت قربانی، این امر یک اعتقاد و منطق حقوقی را اثبات می‌کند، اما بر اساس واکنش‌های جامعه جهانی چنین نیست. محکومیت‌ها در همه مثال‌ها، سریع و مهم است، حتی کشورهایی که خودشان در نمونه‌های مشابه ادعای توسل به زور غیرقانونی علیه بازیگران غیردولتی را داشته‌اند، نسبت به اقدامات سایر کشورها و توسل به زور فراسرزمینی آنها مخالفت کرده‌اند.

نتیجه می‌گیریم که به دلیل فقدان هماهنگی در «رویه دولت‌ها» و «اعتقاد حقوقی» دولت‌ها، یک هنجار عرفی در این زمینه شکل نگرفته و این معیار جایگاه حقوق بین‌الملل عرفی را کسب نکرده است. به عبارت دیگر عملکرد دولت و عنصر ذهنی به اندازه کافی کلی و هماهنگ نیستند تا معیار دولت ناخواهان یا ناتوان توسط حقوق بین‌الملل عرفی، مبنای قانونی ایجاد کنند و به همین ترتیب زمینه و مبنای حقوقی معتبری برای دفاع مشروع در خارج از قلمرو داخلی علیه بازیگر غیردولتی وجود ندارد.

این معیار نیازمند شرح و توضیح بیشتر و گسترش محتاطانه است تا الزامات مناسبی را در نظر بگیرد و باید مطمئن شد تا اصول اساسی، یعنی احترام به حاکمیت و تمامیت ارضی را تضعیف نمی‌کند. در واقع معتقدیم اگر کسی تعریف رایج امروزی از معیار بی‌میلی یا ناتوانی را بدون هیچ چارچوب و محدوده‌ای بپذیرد، سد سیلاب مداخلات اجباری در قلمرو دولت میزبان را می‌شکند، به‌ویژه اگر این معیار همچنان تعریف مبهم خود را حفظ کند. با اینکه این معیار بخشی از حقوق بین‌الملل نیست، اما روشن است که تعریف مبهم کنونی، پیوسته توسط کشورهای قدرتمند مورد استناد قرار می‌گیرد تا از این طریق اقدامات خارج از قلمرو خود را در مواجهه با بازیگر غیردولتی توجیه کنند. با این حال، ممکن است معیار دولت ناخواهان یا ناتوان به‌عنوان یک عرف حقوق بین‌الملل در آینده‌ای نزدیک و در حال ظهور در نظر گرفته شود.

منابع

۱. انگلیسی

A) Books

1. Corten, O. (2010). *The Law against War: The Prohibition on the Use of Force in Contemporary International Law*. Bruxelles: Université Libre de Bruxelles (ULB).
2. Ponbje, E., & van Steenberghe, R. (2018). *Israeli Raid against Plo Headquarters in Tunis in The Use of Force in International Law*. ed. Tom Ruys, Olivier Corten, and Alexandra Hofer: Oxford.
3. Kretzmer, D. (2018). *Us Extra-Territorial Actions against Individuals in The Use of Force in International Law*: Oxford.
4. Schmitt, M. (2002). *Counter-Terrorism and the Use of Force in International Law*. George C. Marshall European Center for Security Studies.

B) Articles

5. Dawood I, A. (2017). Defending Weak States against the Unwilling or Unable Doctrine of Self-Defense. *journal of international law and international relations*, University of

- Chicago, 1-46.
6. Deeks, A. (2012). Unwilling or Unable, Towards a normative framework for Extraterritorial Self-Defense. *Virginia Journal of International Law*, (52), 483-550.
 7. Hakimi, M. (2015). Defensive Force Against Non-state actors: The State of Play, *International Law Studies. Stockton Center for the Study of International Law*, (91), 138-159.
 8. Murphy, S. (2002). Terrorism and the Concept of Armed Attack in Article 51 of the Un Charter, *Harvard International Law Journal* 43(1),112-132.
 9. Murphy, S. (2015). The Identification of Customary International Law and Other Topics. *The Sixty-Seventh Session of the International Law Commission*, George Washington University Law School, 138-159.
 10. Nielsen, R. (2018). The illegality of Extraterritorial Use of Force against Non-state Actors or New Customary law?. *International Security and Law Faculty of Business and Social Sciences*, University of Southern Denmark, 1-88.
 11. Tibori-Szabó, Ki. (2016). The 'Unwilling or Unable' test and the Law of Self-defence, *Fundamental Rights in International and European Law: public and private law perspectives*, Amsterdam Center for International Law (ACIL), 73-97.
 12. Wood, M.& Lubell, N. (2014). Use of Force, Report by the Committee on Aggression and the Use of Force. *Washington Conference*, International Law Association, 619-641.

C) ICJ Decision-Opinions and resolutions SC

13. African Union Non-Aggression and Common Defence Pact (2005). Abuja 31.01.2005.
14. CP/RES.930(2008). Convocation of the Meeting of Consultation of Ministers of Foreign Affairs and Appointment of a Commission, 2008, OEA/Ser.G CP/RES.930,1632/08.
15. European Parliament(2014). "Use of Armed Drones", 2014/2567.
16. Prosecutor v. Duško Tadic(1999). Appeals Chamber, Appeals Judgment, ICTY, Case No. IT-94-1-A.
17. Security Council Resolution 1368(2001). Adopted by the Security Council at its 4370th meeting, on 12 September
18. Security Council Resolution 1373(2001). Adopted by the Security Council at its 4385th meeting, on 28 September 2001.
19. Security Council Resolution 2249(2015). Adopted by the Security Council at its 7565th meeting, on 20 November 2015.
20. The Rome Statute of the International Criminal Court(1998)
21. UN General Assembly, Convention on the Law of the Sea(1982). 10 December, Art. 111.
22. UN Security Council, Security Council resolution 1373(2001). S/RES/1373.
23. Military and Paramilitary Activities in and Against Nicaragua (Nicar. v. U.S.) (1986). Judgment, I.C.J. Reports.
24. International Law Commission[ILC](2001). Second Report on Identification of Customary International Law, UN Doc.
25. Statute of International Court of Justice(1946). Article 38.1 (b).
26. Corfu Channel case (1949). Judgment of April 9th, ICJ Reports.
27. Colombian-Peruvian Asylum Case(1950). Judgment of November 20th, ICJ Reports.

D) letters & Comments and Report

28. Letter from the Chargé d'affaires a.i. of the Permanent Mission of the Islamic Republic

- of Iran to the United Nations addressed to the Secretary-General(1994). UN Doc. S/1994/1273.
29. Letter from the Permanent Representative of Islamic Republic of Iran to the United Nations addressed to the Secretary-General(1993). UN Doc. S/25843.
30. Letter from the Permanent Representative of Israel to the United Nations addressed to the President of the Security Council(1993). UN Doc. S/26152.
31. Letter from the Permanent Representative of the Islamic Republic of Iran to the United Nations addressed to the Secretary-General(1996). UN Doc. S/1996/602.
32. Letter from the Permanent Representative of the Islamic Republic of Iran to the United Nations addressed to the Secretary-General(1999). UN Doc. S/1999/781.
33. UN Doc. A/52/168 – S/1997/429(1997). Letter from the Permanent Representative of Qatar to the United Nations Addressed to the Secretary-General.
34. UN Doc. A/52/PV.22(1997). United Nations General Assembly, 52nd Session. 22nd plenary meeting.
35. UN Doc. A/54/917 and S/2000/580(2000). Letter from the Permanent Representative of South Africa to the United Nations addressed to the Secretary-General.
36. UN Doc. A/56/664-S/2001/1124(2001). Letter from the Permanent Representative of Georgia to the United Nations Addressed to the Secretary-General.
37. UN Doc. A/57/341-S/2002/950(2002). Letter from the Permanent Representative of Georgia to the United Nations addressed to the Secretary-General. Annex: Statement by the Ministry of Foreign Affairs of Georgia.
38. UN Doc. A/57/409-S/2002/1035(2002). Letter from the Permanent Representative of Georgia to the United Nations addressed to the Secretary-General. Annex: Statement by the Ministry of Foreign Affairs of Georgia.
39. UN Doc. S/1995/540(1995). Letter from the Permanent Representative of Iraq to the United Nations Addressed to the Secretary-General.
40. UN Doc. S/1995/566(1995). Letter from the Charge d’Affaires A.I. of the Permanent Mission of the Libyan Arab Jamahiriya to the United Nations Addressed to the President of the Security Council.
41. UN Doc. S/1996/401(1996). Identical Letters from the Permanent Representative of Iraq to the United Nations Addressed to the Secretary-General and the President of the Security Council.
42. UN Doc. S/1996/796(1996). Letter from the Permanent Observer for the League of Arab States to the United Nations Addressed to the Secretary-General.
43. UN Doc. S/2002/1012(2002). Letter from the Permanent Representative of the Russian Federation to the United Nations addressed to the Secretary-General.
44. UN Doc. S/2002/851(2002). Letter from the Permanent Representative of Georgia to the United Nations Addressed to the President of the Security Council.
45. UN General Assembly(1970).Declaration on Principles of International Law concerning Friendly Relations and Co-Operation among States in accordance with the Charter of the United Nations, A/RES/2625(XXV).
46. UN Security Council Resolution 425(1978), Israel-Lebanon, UN Doc. S/RES/425, Resolution 425.
47. UN Security Council Resolution(1978), Israel-Lebanon, UN Doc. S/RES/426, Resolution 426.